



#### مقدمه:

مقاله حاضر به بررسی چگونگی دگرگونی شخصیت زن از رمان **سووشون** (۱۳۴۸) تا داستان **بلند مار و مرد** (۵۷-۱۳۵۵) می‌پردازد. این دو اثر نوشته سیمین دانشور است و مقایسه آن دو نشان می‌دهد که حوزه کنش و حضور زن از اثر اول (**سووشون**) تا اثر دوم (**مار و مرد**) چقدر تغییر یافته و به عبارت دیگر گسترده‌تر شده است. از آنجا که ساخت این دو اثر بر مبنای روایات اسطوره‌ای ایران کهن و نیز روایات متون مقدس مذهبی قرار دارد، برای روشن‌تر شدن مطلب و ترسیم دقیق‌تر چهره زن، بخش مهمی از جستار حاضر به شناخت نمادهای اساطیری و مذهبی به کار رفته در این دو روایت و بررسی ارتباط این نمادها با شخصیت زن اختصاص یافته است.

#### ۱- زن و اسطوره در سووشون:

۱-۱- خلاصه سووشون: رمان **سووشون** از نظرگاه یکی از دو قهرمان اصلی کتاب یعنی زری روایت می‌شود. در نخستین فصل رمان

زری را همراه یوسف در مجلس عقدکنان دختر حاکم فارس می‌بینیم. همراه با توصیف عروسی، فضای اجتماعی سال‌های ۱۳۲۰ نیز تصویر می‌شود؛ سال‌هایی که انگلیس در فارس نیرو پیاده کرده و جنگ ناخواسته، با خود قحطی و بیماری آورده است. حاکم، دست‌نشانده اشغالگران است و خان‌ها و تاجران با فروش آذوقه مردم به بیگانه، قحطی ایجاد کرده‌اند. یوسف، خان روشنفکر و متکی به ارزش‌های بومی، حاضر نیست با فروش آذوقه به بیگانگان بر وسعت قحطی بیفزاید. برخورد تحقیرآمیز او با مراسم عروسی (که خشم انگلیسی‌ها را برمی‌انگیزد) در معرفی منش‌های او اهمیت اساسی دارد. اما زری، مسالمت‌جویانه می‌کوشد او را آرام کند.

پس از معرفی شخصیت‌های فرعی با ورود دو خان قشقایی به خانه یوسف در فصل چهارم، داستان به سوی نقطه اوج حرکت می‌کند. این دو خان (ملک رستم و ملک سهراب) برای خرید آذوقه نزد یوسف آمده‌اند تا با فروش آن به انگلیسی‌ها، اسلحه بخرند و با ارتش بجنگند، اما یوسف نمی‌پذیرد. در فصل بعد و در غیبت یوسف، از خانه حاکم می‌آیند تا اسب



## دکتر محمد علی آتش سودا

زنی ایللیاتی را به یاد می‌آورد که برایش از مراسم سووشون (سوگ سیاوش) گفته بود. آخرین فصل رمان توصیف تشییع جنازه یوسف است که به تظاهرات مردم علیه حکومت می‌انجامد. یوسف را نیز شبانه به خاک می‌سپارند. (نقل با اندکی تلخیص از: حسن میرعابدینی، ج ۲، صص ۸۱-۷۶)

**۱-۲- کاربست اسطوره در سووشون:** به طور مشخص سیمین دانشور در سووشون از اسطوره سیاوش به شکلی دقیق و منظم بهره برده است. آن چنانکه می‌دانیم در شاهنامه سیاوش فرزند کیکاوس است که در اثر تهمت همسر وی یعنی سودابه مبنی بر میل سیاوش به او، برای دفاع از حیثیت خود حاضر به عبور از آتش می‌شود و سربلند از این امتحان بیرون می‌آید. وی در نبرد با تورانیان دلاوری‌های بسیاری از خود نشان می‌دهد، اما مورد خشم کاوس قرار می‌گیرد، چرا که حاضر نمی‌شود گروگان‌های تورانی را نزد پدر گسیل کند. سیاوش در نهایت مجبور می‌شود به توران برود. در آنجا وی با دختر افراسیاب یعنی

خسرو (پسر یوسف) را برای دختر حاکم ببرند. زری پس از کمی مقاومت به سکوت تن می‌دهد و اسب را به خانه حاکم می‌فرستند.

در ادامه رمان ملک رستم و ملک سهراب با سلاح‌های انگلیسی شورش به پا می‌کنند و زمینه برای اقدامات بعدی بیگانگان آماده می‌شود. در فصل بعد یوسف با افسری زخمی به خانه باز می‌گردد و از شیوع تیفوس در روستاها خبر می‌دهد. زری در خواب‌های خود یوسف را سیاوشی دیگر می‌بیند و سرانجام روزی جسد یوسف را می‌آورند. زری



فرنگیس ازدواج می‌کند و حاصل این ازدواج، کیخسرو است. پس از چندی سیاوش که در توران رشادت‌ها و توانمندی‌های زیادی از خود نشان داده، در اثر حسادت و در نتیجه دروغ‌زنی‌های گرسیوز به فرمان افراسیاب کشته می‌شود. از محل ریزش خون سیاوش بر زمین گیاهی به نام فرسیاوشان می‌روید که نمادی از تولد مجدد سیاوش است و بعد از مرگ سیاوش نیز کیخسرو پس از جنگ‌های متمادی افراسیاب را می‌کشد. کیخسرو در این نبردها از اسب محبوب سیاوش که بهزاد (شبرنگ بهزاد) نام دارد و به میراث وی رسیده است بهره می‌برد. (متصور رستگار فسایی، صص ۵۸۲ - ۵۷۷) شاید بتوان عناصر اصلی اسطوره سیاوش را این چنین برشمرد:

#### الف: تهمت میل به زن پدر (زنا با محارم)

#### ب: قحطی زدایی

#### ج: تولد دوباره از دو طریق: ۱- رویش گیاه از محل ریختن خون

سیاوش بر زمین ۲- ادامه زندگی در فرزند پسر (کیخسرو)

#### د: پیوستگی با توتوم اسب

تمامی موارد فوق را با شدت و ضعف می‌توان در **سووشون** ردیابی کرد. ما در ادامه به یافتن نشانه‌هایی در متن **سووشون** که حاکی از ارتباط این رمان با اسطوره سیاوش است می‌پردازیم، اما قبل از آن باید به این نکته اشاره کنیم که این ارتباط در وهله اول حاصل بهره‌گیری ظریف خانم دانشور از نامگذاری شخصیت هاست. در رمان **سووشون** اسامی یوسف (قهرمان اول داستان)، خسرو (نام پسر یوسف)، سحر (نام اسب خسرو) و سودابه (زن پدر یوسف) دلالت بر توجه سیمین دانشور به داستان سیاوش دارد. یکی بودن نام فرزند پسر (خسرو) و زن پدر (سودابه) و تشابه معنوی نام اسب خسرو (سحر) و اسب سیاوش (شبرنگ بهزاد) کاملاً مشهود است. درباره نام یوسف، قهرمان اول داستان نیز باید گفت که همانند اسطوره سیاوش «حکایت یوسف نیز داستان نمادین مرگ و حیات مجدد است. برادرها یوسف را توی چاه می‌اندازند. در چاه رفتن معرف جهان مردگان و برآمدنش از چاه و به قدرت عظیم رسیدنش در مصر حیات مجدد است.» (مهرداد بهار، ص: ۲۶۹) این دو شخصیت هر دو نمادی از زایش دوباره طبیعت و زندگی پس از مرگ هستند. شباهت دیگری نیز بین زندگی آن دو وجود دارد و آن این است که هر دو از سوی زن پدر مورد اتهام واقع می‌شوند. به این ترتیب مشخص می‌شود که چرا خانم دانشور، قهرمان اول کتاب خود را یوسف نامیده است. اکنون به شناسایی نشانه‌های اسطوره سیاوش در رمان **سووشون** می‌پردازیم:

#### الف: تهمت میل به زن پدر: در **سووشون** این مسئله گسترده‌تری

ندارد و تنها یک بار آن هم در اشاره‌ای کوتاه از زن پدر یوسف به نام سودابه سخن به میان می‌آید. او یک لکاته رقااص بوده که حاج آقا (پدر یوسف) همه پول هایش را خرج این رقااص هندی کرده است. (سیمین دانشور، ۱۳۴۸، ص: ۲۵) البته در اینجا اصلاً نامی از میل یوسف به وی در میان نیست و ارتباط رمان با اسطوره به تشابه لفظی محدود می‌شود.

#### ب: قحطی زدایی: این مسئله در اسطوره سیاوش به شکلی نمادین

بیان می‌شود. در اسطوره سیاوش خویشکاری قهرمان در قحطی زدایی از طریق رویش مجدد او به شکل گیاه فرسیاوشان (خون اسیاوشان) بیان می‌شود. ضمن آنکه باید به خاطر داشته باشیم که ژرف ساخت این اسطوره در اصل بیان تولد دوباره یک خدای گیاهی است و گیاه نمادی از برکت و فراوانی است. در **سووشون** از همان عبارت آغازین رمان، حساسیت یوسف نسبت به نان (گندم) و کمبود آن در شهر آشکار است: «آن روز عقدکنان حاکم بود. ناناوها با هم شور کرده بودند و نان سنگگی پخته بودند که نظیرش را تا آن وقت هیچ کس ندیده بود... یوسف تا چشمش به نان افتاد، گفت: گوساله‌ها! چطور دست میر غضب‌شان را می‌بوسند! چه نعمتی حرام شده و آن هم در چه موقعی!» (سیمین دانشور، صص: ۷۶) در ادامه داستان نیز می‌بینیم که یوسف با خواست برادر خود خان کاکا که از او می‌خواهد غله خود را به انگلیسی بفروشد مخالفت می‌کند. (همان، ص: ۱۶) اوج نمایش این خویشکاری آنجاست که یوسف درست پیش از مرگ، با دست خویش مهر و موم انبارها را می‌شکند و بنشن و خرما و آردها را میان دهاتی‌ها تقسیم می‌کند. (همان، ص: ۲۴۸) و سرانجام جان خود را بر سر تقسیم گندم میان دهاتی‌ها و امتناع از فروختن آن به انگلیسی‌ها می‌گذارد. (همان، ص: ۲۵۰) این ویژگی یوسف بیش از سیاوش، به عمل حضرت یوسف در جبران قحطی هفت ساله مصر شبیه است و به یقین این مسئله نیز از نظر خانم دانشور پنهان نبوده است.

#### ج: تولد دوباره: ۱- از طریق رویش گیاه از محل ریختن خون

سیاوش بر زمین: همان گونه که گفتیم، سیاوش «اسطوره مرگ و زندگی است؛ پژمردن و بهار کردن که نمونه‌هایی در آیین‌های دیگر دارد. در این داستان خزان کامل (مرگ سیاوش) و بهار پس از آن (تولد کیخسرو) و نیز رفتن سیاوش به درون آتش (به نشانه خزان) و زنده بیرون آمدن او (بهار) دیده می‌شود.» (علی‌حضور، ص: ۴۴) در شاهنامه روییدن گیاه فرسیاوشان یا خون اسیاوشان از محل ریختن خون سیاوش بر زمین، نمادی از تولد دوباره این شخصیت اسطوره‌ای است. در مان سووشون از ذهن زرّی همسر یوسف می‌خوانیم که: «زرّی می‌دانست که می‌خواهند نقش شوهرش را در حوض باغ بشویند. می‌دانست همین شبانه زیر آب حوض را خواهند کشید و آب حوض را به باغچه‌ها هدایت خواهند کرد و آبی که جسد شوهرش را شسته و خون‌های خشک را پاک کرده، درخت‌ها را آبیاری خواهد کرد.» (سیمین دانشور، ۱۳۴۸، ص: ۲۴۸) او در خواب می‌بیند که: «درخت عجیبی در باغشان روییده و غلام با آب پاش کوچکی دارد خون پای درخت می‌ریزد.» (همان، ص: ۲۵۲) و در پایان کتاب مک‌ماهون خبرنگار ایرلندی که در مبارزه با دشمن واحد یعنی انگلیس هم‌مرد و دوست یوسف و همسر او یعنی زرّی است، نامه‌ای برای زرّی می‌نویسد و او را چنین تسلی می‌دهد: «گریه نکن خواهرم. در خانه‌ات درختی خواهد رویید و درخت‌هایی در شهرت و بسیار درختان در سرزمینت و باد پیغام هر درختی را به درخت دیگر خواهد رسانید و درخت‌ها از باد خواهند پرسید: در راه که می‌آمدی سحر را ندیدی؟» (همان، ص: ۳۰۴)

۲- از طریق تولد فرزند پسر (کیخسرو): «در ایران بازگشت خدای نیائی به صورت کیخسرو در می‌آید. سیاوش می‌میرد و بعد بچه‌اش کیخسرو برمی‌گردد و برکت و نعمت و استقلال می‌آورد و افراسیاب را که دیو خشکی است از بین می‌برد.» (مهرداد بهار، ص: ۲۶۶) در مان سووشون نیز یوسف پسری دارد به نام خسرو که اگرچه رمان صحنه اصلی فعالیت او نیست، اما نقشی موثر دارد و از طریق نشانه‌های مختلف درمی‌یابیم که این پسر در آینده جای پدر را خواهد گرفت و کین او را خواهد ستاند. در همان اوایل رمان یوسف گویی که از شهادت خود خبر دارد خطاب به خسرو می‌گوید: «پسرم اگر من نتوانستم تو خواهی توانست. از تخم چشمم عزیزتری.» (سیمین دانشور، ۱۳۴۸، ص: ۱۷)

و در اواخر رمان نیز یکی از شخصیت‌های مثبت داستان به نام دکتر عبدالله خان بعد از کشته شدن یوسف خطاب به زرّی می‌گوید: «تبریک می‌گویم. پسر به این باهوشی می‌تواند جای پدر را برای شما بگیرد.» (همان، ص: ۲۸۳)

۵: پیوستگی با توتم اسب: بنا بر شواهد آشکار از مدارک مربوط

به اسطوره سیاوش باید گفت که «سیاوش نخست اسب بوده و از آنجا که آثار آن مخصوصاً در آیین تدفین مردگان بارزتر است به اعتقادی توتیمیک تعلق دارد.» (علی‌حضور، ص: ۲۹) در کهن‌ترین مدارک بازممانده از ایران باستان یعنی اوستا «نام او syāvārsan مرکب است از: syā به معنی سیاه و Varsan به معنی اسب نر» (همان، ص: ۴۱)

در شاهنامه نیز آن چنانکه خواندیم سیاوش اسبی دارد به نام شیرنگ بهزاد که سیاوش به کمک او از امتحان آتش سربلند بیرون می‌آید. این اسب پس از مرگ سیاوش به کیخسرو می‌رسد. اکنون باید از حضور پررنگ اسب در مان سووشون سخن گفت. قهرمان رمان یعنی یوسف مادیانی دارد که کره این مادیان با نام نمادین سحر متعلق به خسرو (پسر یوسف) است. نام سحر علاوه بر آنکه تداعی کننده امید و پیروزی و روشنی است، تاحدی سیاهی را نیز به ذهن متبادر می‌کند. در پیوستگی اسب و خسرو، در بخشی نمادین، خان کاکا برادر خود فروخته یوسف از سوی حاکم پیغام می‌آورد که دختر حاکم، اسب خسرو را پسندیده و گفته آن را به حاکم بفروشد. عمه خسرو با ناراحتی پاسخ می‌دهد که: «شما نگفتی جان این پسر هست و جان این اسب؟» (سیمین دانشور، ۱۳۴۸، ص: ۵۸) البته سحر نیز پس از مدتی و بعد از ترساندن دختر حاکم نزد صاحب اصلی خود بازمی‌گردد. (همان، ص: ۱۴۴)

اما آنچه پیوستگی رمان سووشون را با اسطوره سیاوش و نماد اسب سیاه تشدید می‌کند چگونگی مراسم تشییع جنازه یوسف و شباهت این مراسم با آیین سوگ سیاوش است. در آیین سوگ سیاوش و یا آیین سوگواری برای مردان بزرگ یا شهنا «اسب او را می‌آرایند که به آن کتل بستن هم می‌گویند و دستمال سیاه بزرگی بر گردن اسب می‌بندند.» (علی‌حضور، ص: ۱۱۵) همچنین همراه بودن سلاح و چکمه و کمر بند با فرد شهید از دیگر اجزای این مراسم است که معمولاً این ابزار را از گردن اسب آویزان می‌کنند. (همان) در سووشون نیز عین این مراسم در سوگ یوسف اجرا می‌شود: «مادیان را کتل بسته بودند. سرتاسر زین را با پارچه سیاه پوشانده بودند. کلاه یوسف را روی کتل و تفنگش را حمایل گردن مادیان آویخته بودند.» (سیمین دانشور، ۱۳۴۸، ص: ۲۹۶)

### ۱-۳- نقش زن در سووشون با توجه به اسطوره سیاوش: برای

ترسیم نقش زن در مان سووشون باید ابتدا نقش این جنس را از طریق مقایسه با جنس مذکر در اسطوره سیاوش تعیین کرد، چرا که دیدیم چارچوب اصلی این رمان بر پایه اسطوره سیاوش قرار دارد. «در این جهت که سیاوش نماد خدایان نرینگی است کم‌تر می‌توان تردید کرد. کشته شدن سیاوش و تولد کیخسرو که دارنده فرّ و از نمونه‌های شاه -

خدایان کهن است، یادآور خدا شدن بگ مردان نرینگی در رسیدن به بغ بانوان مادینگی است.» (علی حسوری: ص: ۴۹) خود واژه سیاوش را نیز به دارنده اسب نر ترجمه کرده‌اند. (همان، ص: ۴۲) اما جفا از این، در خود روایت اسطوره نشانه‌ای قاطع وجود دارد مبنی بر اینکه این اسطوره دارای ژرف ساختی مردسالار است و آن بازگشت سیاوش به شکل گیاه فرسیاوشان یا خون اسیاوشان است. به عقیده اریک فروم: «زن‌ها به طور طبیعی استعداد خلق کردن دارند و می‌توانند فرزند بزیابند ولی مردها از این نظر عقیم هستند. البته اهمیت اسپرم مرد در ایجاد فرزند کمتر از تخمک زن نیست، ولی این مسئله صرفاً در سطح علمی قابل بحث است و در ظاهر فقط آبستنی و زایمان زن به نحوی آشکار دیده می‌شود... درست برخلاف فرضیه فروید که حسادت به مردانگی و یا حسادت به اعضای تناسلی مرد را یک پدیده طبیعی در ساختمان روانی زن‌ها تلقی کرده است، دلیل کافی در دست داریم که قبول کنیم در دوران مادر شاهی یک نوع حسادت حاملگی در مردها وجود داشته و حتی امروزه نیز می‌توان در بسیاری از موارد چنین حسادتی را ملاحظه کرد. برای شکست دادن و غلبه بر مادر، جنس مذکر مجبور است ثابت کند که از زن کمتر نیست و او نیز قدرت خلق کردن را داراست.» (اریک فروم، ص: ۲۶۱-۲۶۰) تولد مجدد سیاوش به شکل گیاه در جهت جبران این نقیصه یعنی زاینده‌گی است. هر چند که در روایت شاهنامه سیاوش با فرنگیس ازدواج می‌کند و کیخسرو به دنیا می‌آید، اما باید توجه داشت که این واقعه بیشتر در جهت ایجاد منطق روایت داستانی است و اساساً کیخسرو کسی جز خود سیاوش نیست. بازگشت سیاوش نیز اصلاً از طریق رویش گیاه از محل ریخته شدن خون او بر زمین صورت می‌گیرد و به عبارت دیگر سیاوش از نظر قدرت زاینده‌گی یک موجود مذکر خود بسنده است، یعنی برای ادامه حیات نیازی به جنس مخالف ندارد. این نیروی زاینده‌گی است که باعث شده اسطوره شناسان همگی بر این نکته که سیاوش، اسطوره‌ای است مربوط به دوران کشاورزی و نوعی خدای باروری و برکت بخشی نباتی است تأکید کنند و او را خدای برداشت خرمن بدانند. (مهرداد بهار، ص: ۳۸۹) در رمان **سوسوشون** به وضوح بر ادامه حیات یوسف از طریق روییدن درخت در خانه وی از محل شست و شوی جنازه‌اش تأکید شده و آن چنانکه دیدیم حتی مک ماهون خبرنگار ایرلندی در نامه‌ای شعرگونه این نکته را به زری یادآوری می‌کند. (سیمین دانشور، ۱۳۴۸، ص: ۳۰۴) جفا از این، آنچه در سرتاسر رمان قابل مشاهده است، کنش مندی و مرکزیت یوسف، قهرمان مرد و انفعال زری، قهرمان زن داستان است. در اوایل رمان، زری در اندیشه آن است که چرا پیرمرد همسایه که به گل و گیاه خیلی علاقه دارد، پسرهایش را زن نمی‌دهد، در حالی که موقع زنشان است و بلافاصله خود جواب می‌دهد که: «آدم‌هایی که با این همه گل سر و کار دارند، چه لزومی دارد زن بگیرند؟» (همان، ص: ۲۷) به این ترتیب وی از همان ابتدا به زبانی کنایی بر بی‌نیازی مرد از زن صحنه می‌گذارد. اما بررسی شخصیت زری و حرف‌ها و عکس‌العمل‌های وی در موقعیت‌های مختلف میزان انفعال وی را به عنوان یک زن بهتر نمایش می‌دهد. او حتی از بازی کردن با بچه‌هایش و سرگرم کردن آنها در غیاب یوسف ناتوان است: «مینا از مادر پرسید: پدر کی می‌آید، بیندازدم هوا؟ تو که نمی‌اندازی. ازت قهرم. زری مینا را بغل کرد و کوشش کرد بیندازدش هوا اما نتوانست. گفت:

ماشاءالله سنگین شده‌ای. از من بر نمی‌آید و زد به ران چاق بچه و زمین گذاشتش. مینا گفت: دست پدر گنده است و می‌تواند. تو دستت کوچک است و نمی‌توانی.» (همان، ص: ۵۶) ناتوانی زری به ویژه در حادثه گرفتارن اسب خسرو توسط حاکم فارس آشکار می‌شود. سحر (اسب خسرو) مورد علاقه دختر حاکم واقع می‌شود و پس از پیغام حاکم، بالاخره به واسطه یکی از آشنایان زری و در زمانی که یوسف و خسرو در خانه نیستند این اسب را به خانه حاکم می‌برند. زری تاب مخالفت با آنان را ندارد و از همین رو «به خودش و اجدادش و ترسش و مدرسه‌اش و بی‌عرضگی‌اش و عزت الدوله لعنت» می‌فرستد. (همان، ص: ۹۴) یوسف نیز به خاطر آنکه زری در غیبت او حاضر شده سحر را برای دختر حاکم بفرستد به او سلی می‌زند و می‌گوید: «خفقان بگیر در غیابم فقط یک مترسک سر خرمی.» (همان، ص: ۱۱۸) در ماجرای دیگر، زری گوشواره‌ای را که هدیه عروسی یوسف است به اجبار و اکراه به دختر حاکم داده است و یوسف در اعتراض به این کار زری و خطاب به پسر خود خسرو می‌گوید: «مری‌ها و معلم‌هایی که مادرت دیده سعی کرده‌اند همیشه از واقعیت موجود دور ننگش دارند. در عوض مقداری ادب و آداب و تصدیق و تبسم و ناز و عشوه و گلدوزی یادش بدهند.» (همان، ص: ۱۲۸) بعد نیز با عصبانیت به زری می‌گوید: «زن آرامشی که بر پایه فریب باشد، چه فایده‌ای دارد؟ چرا نباید جرأت داشته باشی که توری آنها بایستی و یگویی این گوشواره هدیه عروسی شوهرم است؟» (همان) مهم‌ترین نکته درباره این جنبه از شخصیت زری آن است که وی نیز انفعال و بی‌خاصیتی خود را قبول دارد و به آن معترف است. او با خود می‌اندیشد که: «با شیوه زندگی و با تربیتی که او را برای چنین زندگی آماده ساخته محال است بتواند دست به کاری بزند که نتیجه‌اش به هم خوردن وضع موجود باشد.» (همان، ص: ۱۹۲)

در پایان این بخش باید از تنها نکته مثبت در وجود زری سخن گفت و آن آگاهی وی بر ضعف خود و آرزو برای برطرف کردن آن و به عبارت دیگر میل به تحول است. او در صحنه‌ای نمادین با اشاره به وجه امتیاز زن نسبت به مرد از جهت زاینده‌گی می‌گوید: «کاش دنیا دست زن‌ها بود. زن‌ها که زاینده‌اند یعنی خلق کرده‌اند و قبر مخلوق خودشان را می‌دانند.» (همان، ص: ۱۹۳) به نظر می‌رسد که دانشور در جهت نیل به همین آرزوست که داستان بلند **مار و مرد** را نوشته و در آن شخصیتی دیگرگون از زن تصویر کرده است.

## ۲- زن و اسطوره در مار و مرد:

۲-۱- خلاصه مار و مرد: داستان از دیدگاه نسرين که شخصیت اصلی است آغاز می‌شود. او در حال سفر به مشهد است. در ضمن این سفر زیارتی، خواننده به افکار نسرين راه می‌یابد. او همسر مردی است به نام انور که یک تحصیل کرده فرانسوی است. آنان در باغ بزرگ و فردوس مانند انور زندگی می‌کنند. اندوه اصلی نسرين ناشتن بچه است و همین باعث شده که او برای زیارت مشهد به این شهر سفر کند. او در این سفر برای اولین بار با مردم واقعی همراه می‌شود و آنان را از نزدیک می‌شناسد. در قهوه‌خانه بین راه با زنی کولی آشنا می‌شود که به او می‌گوید می‌داند که نسرين آرزوی فرزندى دارد. به او توده‌ای گیاه می‌دهد و می‌گوید که این توده گیاه را از غارهایی جمع کرده که در آنها



نوعی مار زندگی می‌کند. شیوه استعمال گیاه را به نسرین یاد می‌دهد و سپس از او جدا می‌شود.

نسرین از سفر زیارتی خود بازمی‌گردد. دارو را در شبی که هلال ماه در آمده استعمال می‌کند و پس از چندی احساس می‌کند باردار شده است. اما حالات جنین در شکمش چندان طبیعی نیست. با همسرش انور به سراغ دکتر می‌رود و نسرین متوجه می‌شود که همسرش از حرف‌های دکتر - که به زبان فرانسه سخن می‌گوید - نگران شده است. روز زایمان همسرش او را به بیمارستان می‌برد و قفسی را که خود ساخته است نیز همراه می‌آورد. زایمان انجام می‌شود ولی خبری از بچه نیست. انور به او می‌گوید که بچه مرده به دنیا آمده است. نسرین بی‌تابی می‌کند اما همسرش به او دلداری می‌دهد و بعد به او می‌گوید که ماری خریده است تا روی آن مطالعه کند. نسرین همراه شوهرش به خانه می‌رود و مرحله جدید زندگی آنان آغاز می‌شود و آنان در باغ بزرگ انور زندگی خود را از سر می‌گیرند. مار ابتدا در قفس است. اما پس از چندی از قفس آزاد می‌شود و رفته‌رفته تمامی حیوانات باغ را می‌بلعد. باغبان نیز که بسیار

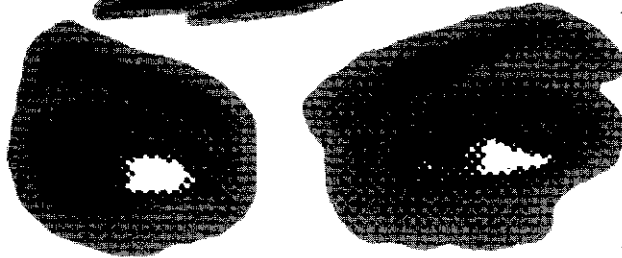


خوب و دلسوز است و مشهدی علی نام دارد آنان را ترک می‌کند. گل‌ها و گیاهان باغ نیز به مانند حیوانات آن به تدریج پژمرده و نابود می‌شوند. انور به مار توجه زیادی نشان می‌دهد، اما نسرین از وی به تنگ آمده و متنفر شده است. نسرین تصمیم می‌گیرد که این مار را که از یک سو فرزند اوست اما از سوی دیگر مرگ آور و نابودگر است، هلاک کند. او از انور می‌خواهد که از باغ وحش کسانی را خیر کنند تا مارا از باغ ببرند. انور اگر چه در ابتدا مخالف است، اما با اصرار و مشاجره نسرین تن به این کار می‌دهد. نسرین نفس راحتی می‌کشد و به فکر می‌افتد که دوباره باغ را آباد کند و زندگی را از سر بگیرد.

۲-۲- کاربست اسطوره در مار و مرد: به مانند سووشون، در

داستان بلند مار و مرد نیز ساخت اصلی مبتنی بر یک روایت کهن است، منتها این روایت کهن نه از اساطیر ایران باستان که از متون مقدس انتخاب شده است. فضای داستان و عناصری مانند باغ (بهشت) نسرین (حوا) انور (آدم) و مار (شیطان) تداعی‌کننده ماجرای اغوای حوا توسط مار و تبعید آدم و حوا از بهشت در اثر ارتکاب گناه است. باغ بزرگ و سرسبز انور که در اوایل داستان توصیف می‌شود نمادی از بهشت است. «باغ زیر آفتاب اواخر اردی‌بهشت ناگهان جان گرفت. همه چیز آنقدر تر و تازه پدیدار شد که آدم خیال می‌کرد خدا همین الان دنیا را آفریده و حالا در آسمان گرفته نشسته و تماشا می‌کند... آسمان آنقدر شفاف و آبی روشن بود که گفتمی خدا مهمان داشت. ضیافت عظیمی بود، ضیافت روز است. روز اول خلقت. انگار همه فرشته‌ها دعوت داشتند. انگار می‌خواستند مشورت کنند که آدم را به چه صورتی بیافرینند.» (سیمین دانشور، ۱۳۵۹، صص: ۱۶۷ و ۱۶۸) اما این باغ بهشت مانند پس از چندی به ویرانه‌ای تبدیل می‌شود و این ویرانی حاصل حضور مار است: «گاهی مار زیر درخت گردو چنبره می‌زد و می‌خوابید و وقتی می‌خوابید که یا پرندهای را بی‌جان کرده بود و یا خزنده‌ای را بلعیده بود و یا دور درختی حلقه زده بود و خشکانیده بودش. درخت گردو خشکید. درخت‌های گلابی و سیب پاکوتاه کنار برکه پژمردند... باغ ویران شد. آن همه علف هرز که روییده بود، آن همه خشکی و قحط طراوت، به دیدن نمی‌ارزید که آدم در ایوان بنشیند.» (همان، ص: ۱۷۶) بدون تردید عنصر اساسی و محوری این روایت سامی که در داستان خانم دانشور نقش آن پررنگ‌تر شده است «مار» است. از این رو شناخت جنبه‌های نمادین این جانور و دلالت رمزی آن ضروری است. نماد مار اساساً یک نماد دوسویه است که هم جنبه مثبت دارد و هم جنبه منفی. این جانور هم نماد باروری است و هم نماد مرگ. «حضور مار چه واقعی و چه خیالی همواره با زندگی که مار، صورت جامع و فعال آن محسوب می‌شود، مربوط است. از این رو در بعضی تمدن‌ها یک لغت برای مار و حیات وجود دارد. رنه گنون خاطرنشان می‌کند که در لغت عرب به مار حیثه می‌گویند و به زندگی حیا» (مونیک دوبو کور، ص: ۵۱) «توانایی پوست انداختن مار و ظاهر شدنش پس از ترک جلد قدیم و فرسوده به صورتی که کاملاً جوان شده و جان تازه یافته، این اندیشه را قوت می‌بخشد که مار می‌تواند دائماً تجدید حیات کند و از این رو دعوی شده که جاوید و نامیراست.» (همان، ص: ۴۱) مار با ماه پیوندی نزدیک دارد. «صفات بارور و باردار و آبستن کردن این جانور زمینی که از مقتضیات سرنوشت قمری اوست، ما به الاشتراک ماه و مار است که گاه کاملاً با ماه همانند شده است. به زعم میرچالپایاده بعضی اقوام معتقدند که ماه به هیئت مار با دختران یا زنان‌شان همبستر می‌شود. مثلاً دختران اسکیمو جرأت نگاه کردن به مار را ندارند از بیم آن که مبادا بار گیرند.» (همان، ص: ۵۵) مار همچنین نماد آب و خرد و عقل است. (مهرداد بهار، ص: ۲۸۳) اما از سوی دیگر باید گفت که مار نماد مرگ و نحسی و شومی است. «مار با ابلیس در اغوای آدم همکاری کرد و او را به بهشت راه داد... در تورات نقش گناه‌آلود مار بیشتر از روایات اسلامی نمودار است چرا که در اینجا مار وسوسه‌گر است.» (محمدجعفر یاحقی، ص: ۳۸۱) بنابراین مار «مسئول اساسی هبوط از بهشت زمینی تلقی می‌شود و این تلقی شوم تقریباً جهان شمول است.» (مونیک دوبو کور، ص: ۶۱) از آنجا که اخراج

# سفر



انسان از بهشت به منزله از دست دادن جاودانگی و پذیرش مرگ است ، مار با مرگ نیز پیوند اساسی دارد . «در بسیاری از تمدن ها و خاصه در مصر ، مار ، جانور مردگان علی الاطلاق است و چون در بخشی از عمر زیر خاک به سر می برد ، نگاهبان مردگان است .» (همان ، ص : ۴۷) در سانسکریت این کلمه «به معنی میراننده و کشنده است . بنابراین با کلمه اوستایی «مئریا» (mairya) به معنی زیانکار و تباہ کننده یکی است از ریشه مر (mar) اوستایی و فارسی باستان به معنی مردن .» (محمود طاووسی ، ص : ۲۳۹) بنابراین در فارسی واژه مار از نظر ریشه نیز با مردن مرتبط است و در واقع نمادی از مرگ است . باتوجه به روند داستان خانم دانشور ، مشخص است که در این داستان نویسنده با تأثیر از داستان هبوط آدم از بهشت در اثر اغوای حوا به دست مار ، روایتی امروزی از این ماجرا به دست داده است . در روایت خانم دانشور نیز مار نماد مرگ و شومی است ، آن چنان که در روایات سامی آمده است . او باغ را نابود می کند و همه جانوران آن را یک به یک می کشد و به نوعی بهشت زندگی نسرين و انور را ویران می سازد . با وجود این خانم دانشور در بازسازی این روایت کهن به چند تغییر ساخت شکن دست زده است که داستان وی را از منظر موردنظر ما یعنی نقش زن ، جالب توجه می کند و این موضوعی است که در بخش بعدی بررسی خواهد شد .

داستانی خود به یک جابه جایی اساسی دست زده است که گفتیم به نوعی ساخت شکنی در روایت اصلی می ماند و مبنای آن جابه جا کردن نقش زن و مرد است . توضیح آنکه در روایت متون مقدس «مار بهشت غالباً به سیمای زن تصویر و تصور می شود ، یعنی که زن اصل و مبدأ اغواگری است و مار بهشت بدین گونه مظهر گناه جسم و مثل اعلاى فسق و فجور می گردد . این چنین تصویر مار با تصویر حوای بزه کار غالباً خلط یا بر آن منطبق می شود .» (مونیک دوبوکور ، ص : ۶۲) در روایت خانم دانشور اما ، مار با مرد یکی می شود . در اینجا مار و مرد به یک شخصیت واحد تبدیل می شوند ، شخصیتی که خویشکاری وی مرگ است . نشانه هایی که دال بر یکی بودن این دو موجود است عبارت اند از :

الف : هم نشینی این دو در عنوان داستان (مار و مرد) .

ب : هم ریشگی این دو واژه که هر دو از اصل مردن اند ( - محمود طاووسی ، ذیل واژگان مار و مرد و مردن) این نکته صراحتاً از زبان خود انور بیان می شود : «مار و مرد هر دوشان تخم و ترکه های مرگند .» (سیمین دانشور ، ۱۳۵۹ ، ص : ۱۶۱)

ج : دفاع انور از مار در مقابل مخالفت های نسرين : «نسرين گفت خیلی از مار بدم می آید . [ انور : ] می دانی که مار علامت شفاست . در پزشکی مگر مار نیست که دور عصای خدای شفا دهنده پیچیده ؟ [ نسرين : ] چه حرف ها می زنی ، مار باید قاعدتاً علامت دواهای سمی باشد . [ انور : ] نه عزیزم مار علامت پزشکی ، مار درخت بی زهری است . [ نسرين : ] من که اینها را نمی دانم . اما انور خیلی سرش می شد . انگار می خواست متقاعدش کند که وجود مار در خانه آنها لازم است . گفت : تو کتاب اساطیر هند خواندم که مار علامت زمین است . علامت باروری ...» (همان ، ص : ۱۶۰)

د : انور مار را به باغ می آورد و بعد از مدتی نیز وی را از قفس آزاد و در باغ رها می کند و با وجود ویرانگری های مار در باغ (کشتن حیوانات ، نابود کردن گل ها و ...) از کشتن وی ابا دارد . (همان ، ص : ۱۶۶ به بعد) جابه جایی دیگری که در داستان مار و مرد نسبت به روایت متون مقدس رخ داده است ، مربوط به کنش انور در آوردن مار به باغ و آزاد کردن او از قفس است . در متون مقدس ابلیس به کمک مار به بهشت وارد می شود و حوا را می فریبد ، اما در مار و مرد ، این انور (مرد) است

۲-۳- نقش زن در مار و مرد با توجه به داستان هبوط : گفتیم که مار نمادی دو سویه است که هم بر باروری و هم بر مرگ دلالت دارد . در داستان مار و مرد این دو سویگی نمود بارزی دارد . انور همسر نسرين در توجیه آوردن مار به باغ بر جنبه های مثبت وی انگشت می گذارد و در مخالفت با نسرين که از حضور مار در باغ ناراحت و نگران است می گوید : «توی کتاب اساطیر هند خواندم که مار علامت زمین است . علامت باروری ، علامت تعالی ، میانجی زمین و آسمان است .» (سیمین دانشور ، ۱۳۵۹ ، ص : ۱۶۱) در مقابل نسرين بلافاصله پس از حرف های انور به زبانی کنایی یکی بودن مار و مرد را گوشزد می کند و با این کار به انور می فهماند که وی با برشمردن جنبه های مثبت مار ، به نوعی خود را می ستاید : «نسرين گفت : شبیه مردی مرد است .» (همان) نسرين در ادامه با تعریف داستانی که در بچگی شنیده بر جنبه دیگری از وجود مار که همان مرگ آوری است تأکید می کند : «نسرين آهی کشید و گفت : وقتی بچه بودم مادرم قصه ای برایم می گفت : زنی موهایش می ریخته . بهش می گویند روغن مار به موهایش بمالد . مرتب از این روغن به موهایش می مالیده . موها رشد می کنند و شبیه دو تا مار سیاه می شوند و دور گردنش می پیچند و خفه اش می کنند .» (همان) تلقی نسرين از نماد مار با تلقی متون مقدس از این جانور همانندی دارد . اگر در متون مقدس مار مسبب تبعید انسان از بهشت جاودانگی و پذیرش مرگ است ، در اینجا نیز مطابق عقیده نسرين چنین نقشی دارد و روند حوادث داستان نیز نشان می دهد که حق با نسرين است . با وجود این نویسنده در روایت

که مار را به باغ می آورد و به این ترتیب نقش بزه کارانه وی به عنوان یک مرد نیز پررنگ می شود. به نظر می رسد تنها اشکال وارد بر این رمزشناسی، زاینده شدن مار از تسرین است، اما هرگاه در نظر بگیریم که گره اصلی داستان **مار و مرد** عقیم بودن و ناباروری انور و تسرین است، درمی یابیم که تسرین با زادن مار در پی اثبات قدرت باروری خود است. او به این ترتیب نشان می دهد که عامل ناباروری انور است نه خود او و در اینجا است که می توان از یک جابه جایی مهم دیگر سخن گفت و آن اعطای نقش زاینده گی به زن است. توضیح آنکه در متون مقدس به زبانی نمادین قدرت زاینده گی به مرد اعطا شده است. آفریده شدن حوا از پهلوی دنده و یا رگ پهلوی چپ آدم (- محمدجعفر یاحقی، ص: ۱۶۷) نشانگر آن است که حوا زاینده آدم است. اما در داستان مار و مرد انور عقیم است و در کل حوادث داستان نیز بسیار منفعلانه عمل می کند و برعکس تسرین زاینده است؛ زاینده ماری که قبلاً دیدیم همان مرد است و به عبارت دیگر در روایت دانشور زن آفریننده مرد می شود. در روند حوادث داستان نیز می بینیم که تسرین کنش مند و فعال و در عوض انور منفعل است. در اواخر داستان و در زمانی که انور تن به مرگ آفرینی های مار داده است، تسرین با او مخالفت می کند و خود منشأ حرکت و نجات باغ می شود. او ابتدا در گفت و گویی نمادین از انفعال انور انتقاد می کند: «تسرین نفهمید که چطور شد ناگهان از جا در رفت. داد زد: آقا جان من می خواهم انتقام خودم را از این مار بگیرم. می خواهم این بچه ای که خودم زایندم... انور کلامش را قطع کرد. پاشد ایستاد و خیره نگاهش کرد و پرسید: کی به تو گفت؟ بیدختی؟ تسرین جواب داد: از اولش خودم می دانستم. آن راه حل هم به قول خودت مومیایی شده بود. اصلاً همه حرف ها و همه کارهایتان مال عهد دقیانوس است. چشم در چشم انور دوخت و افزود: چرا این قدر بی حالی مرد؟» (سیمین دانشور، ۱۳۵۹، ص: ۱۸۰) در پایان داستان نیز تسرین سرانجام همسرش را وادار به آوردن مأموران باغ وحش می کند و هنگامی که باغ بهشت او از شر مار خلاص می شود، می گوید: «این باغ را از نو سر و صورت می دهم. می توانم.» (همان، ص: ۱۸۲)

### ۳- نتیجه:

**رمان سووشون** در سال ۱۳۴۸ منتشر شده است. این سال برابر است با سال مرگ آل احمد. به نظر می رسد که سیمین دانشور از مدتی پیش از مرگ همسر خود، در این رمان به نوعی پیش گوئی دست زده است. به گمان نگارنده تصویر یوسف در رمان **سووشون** تا حد زیادی با شخصیت آل احمد قابل انطباق است - آنچنان که در جاهای دیگر نیز کمابیش به این موضوع اشاره شده است. فضای سیاسی دهه چهل و احساس نیاز دانشور به خلق یک اسطوره، در خلق شخصیت یوسف تأثیر مستقیم داشته و دانشور برای پررنگ و مؤثر کردن بیشتر این شخصیت به میزان زیاد از شخصیت زن داستان (زری) مایه گذاشته است. به

عبارت دیگر وی در تقابل میان زری و یوسف که نوعی تقابل فرعی در رمان به حساب می آید، با منقلع نشان دادن زری و فعال کردن یوسف در صحنه حوادث، شخصیت یوسف را تا اندازه یک قهرمان اسطوره ای بالا برده است. زیرساخت اسطوره ای رمان نیز که مبتنی بر ماجرای تولد دوباره یک شخصیت مذکر اما خودبسنده از نظر زاینده گی است و از طریق انطباق زندگی یوسف با سیاوش حاصل می شود، در جهت تقویت جنبه های اسطوره ای شخصیت یوسف کاملاً مؤثر افتاده است.

داستان **مار و مرد** در مجموعه **به کی سلام کنم** به چاپ رسیده و بلندترین داستان این مجموعه است. با توجه به توضیحات خانم دانشور در ابتدای این کتاب ظاهرآ تاریخ نوشتن آن باید در حدود سال های ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷ باشد و به عبارت دیگر این داستان در حدود هفت تا نه سال پس از مرگ آل احمد نوشته شده است. به نظر می رسد که دانشور در این داستان بلند با گوشه چشمی به شخصیت زری در رمان **سووشون** به جبران انفعال این شخصیت پرداخته است. او با کمک گرفتن از روایات متون مقدس درباره ماجرای آدم و حوا و اخراج آن دو از بهشت، روایتی داستانی از این واقعه به دست می دهد که در آن زن از انفعال خارج و از جنبه های منفی خود نیز عاری شده است و نماد مار به جای همدمستی با زن با مرد پیوند می خورد. در این روایت تازه مهم ترین خویشتکاری مرد در **سووشون** یعنی قدرت تولد از خویش، از او گرفته و به زن اعطا می شود. آخرین جملات این داستان نیز آنچنان که دیدیم نشان از دگرپرسی شخصیت زن در چشم نویسنده و آمادگی او برای ایجاد دگرگونی هم در خود و هم در عرصه اجتماع است.

### منابع:

- ۱- بهار، مهرداد. (۱۳۷۷)، **از اسطوره تا تاریخ**، به کوشش ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران: نشر چشمه.
- ۲- حصوری، علی. (۱۳۷۸)، **سیاوشان**، چاپ اول، تهران: نشر چشمه.
- ۳- دانشور، سیمین. (۱۳۴۸)، **سووشون**، چاپ اول، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۴- دانشور، سیمین. (۱۳۵۹)، **به کی سلام کنم**، چاپ اول، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۵- دویوکور، مونیک. (۱۳۷۳)، **رمزهای زنده جان**، چاپ اول، ترجمه: جلال ستاری، تهران: نشر مرکز.
- ۶- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۷۹)، **فرهنگ نام های شاهنامه**، چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۷- طابوسی، محمود. (۱۳۷۲)، **واژه نامه شایست نشایست**، چاپ دوم، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
- ۸- میرعبدینی، حسن. (۱۳۶۹)، **صدسال داستان نویسی در ایران**، چاپ دوم، تهران: نشر تندر.
- ۹- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۹۷۱-۱۹۶۰)، **شاهنامه** چاپ مسکو.
- ۱۰- فروم، اریک. (۱۳۸۰)، **زبان از یادرفته**، چاپ هفتم، تهران: انتشارات فیروزه.
- ۱۱- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۶۹)، **فرهنگ اساطیر**، چاپ اول، تهران: انتشارات سروش.